

از تبار آسمان

خواب دیدم خوابِ این که مرده ام
خواب دیدم خسته و افسرده ام
روی من خروارها از خاک بود
وای قبر من چه وحشتناک بود!
تا میان گور رفتم دل گرفت
قبرکن سنگ لحد را گل گرفت
نال می کردم ولیکن بی جواب
تشنه بودم تشنه ی یک جرعه آب
بالش زیر سرم از سنگ بود
غرق وحشت، سوت و کور و تنگ بود
خسته بودم هیچ کس یارم نشد
زان میان یک تن خریدارم نشد
هر که آمد پیش، حرفی راند و رفت
سوره حمدی برایم خواند و رفت
نه شفیقی نه رفیقی نه کسی
ترس بود و وحشت و دلواپسی
آمدند از راه، نادم دو ملک
تیره شد در پیش چشمانم فلک
یک ملک، گفتا بگو، نام تو چیست
آن یکی فریاد زد، رب تو کیست
ای گنهکار سیه دل، بسته پَر!
نام اربابان خود یک یک ببر

در میان عمر خود کن جستجو
کارهای نیک و زشتت را بگو
ما که ماموران حق داوریم
نک تو را سوی جهنم می بریم
دیگر آن جا عذر خواهی دیر بود
دست و پایم بسته در زنجیر بود
نا امید از هر کجا و دلِ فکار
می کشیدندم به خفت سوی نار
ناگهان الطاف حق آغاز شد
از جنان درهای رحمت باز شد
مردی آمد از تبار آسمان
نور پیشانیش فوق کهکشان
چشمهایش زندگانی می سرود
درد را از قلب آدم می زدود
گیسوانش شطّ پر جوش و خروش
در رکابش قدسیان حلقه بگوش
صورتش خورشید بود و غرق نور
جام چشمانش پر از شرب طهور
لب که نه، سرچشمه آب حیات
بین دستش کائنات و ممکنات
خاک پایش حسرت عرش برین
طره یی از گیسویش جبل المتین
بر سرش دستار سبزی بسته بود
بر دلم مهرش عجب بنشسته بود

در قدومِ آن نگار مه جبین
از جلال حضرت عشقِ آفرین
دو ملک سر را به زیر انداختند
بال خود را فرش راهش ساختند
غرق حیرت داشتند این زمزمه
آمده این جا حسینِ فاطمه!
صاحب روز قیامت آمده
گوئیا بهر شفاعت آمده
سوی من آمد مرا شرمنده کرد
مهربانانه به رویم خنده کرد
گفت آزادش کنید این بنده را
خانه آبادش کنید این بنده را
این که این جا این چنین تنها شده
کام او با تربت من وا شده
مادرش او را به عشقم زاده است
گریه کرده، بعد شیرش داده است
بارها بر من محبت کرده است
سینه اش را وقف هیأت کرده است
این که می بینید در شور است و شین
ذکر لالائیش بوده یا حسین
دیگران غرق خوشی و هلهله
دیدم او را غرق شور و هروله
با ادب در مجلس ما می نشست
او به عشق من سر خود را شکست

سینه چاک آل زهرا بوده است
چای ریز مجلس ما بوده است
خویش را در سوز عشقم آب کرد
عکس من را بر دل خود قاب کرد
اسم من راز و نیازش بوده است
خاک من مهر نمازش بوده است
پرچم من را بدوشش می کشید
پا برهنه در عزایم می دوید
اقتدا بر خواهرم زینب نمود
گاه می شد صورتش بهرم کبود
بارها لعن اُمیه کرده است
خویش را نذر رقیه کرده است
تا که دنیا بوده از من دم زده
او غذای روضه ام را هم زده
این که در پیش شما گردیده بد
جسم و جانش بوی روضه می دهد
حرمت من را به دنیا پاس داشت
ارتباطی تنگ با عباس داشت
نذر عباسم به تن کرده کفن
روز تاسوعا شده سقای من
گریه کرده چون برای اکبرم
با خود او را نزد زهرا می برم
هرچه باشد او برایم بنده است
او بسوزد، صاحبش شرمنده است

در قیامت عطر و بویش می دهم
پیش مردم آبرویش می دهم
باز بالاتر به روز سرنوشت
می شود همسایه ی من در بهشت
آری آری هر که پا بست من است
نامه ی اعمال او دست من است ...